



آیت الله محمدی گیلانی

انفال

نوشته

آیت الله العظمی منتظری

اقسام زمین و حکم آنها

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

اراضی مفتوح عنوة مانند عراق و نحو آن، ملزم به چنین امری شده اند.

بلکه گاهی گفته می شود که اراضی مفتوح عنوة به تبع آثار در ملکیت در می آید بنحوی که با بقاء آثار ملکیت باقی، و بازوال آن زائل می شود.

و بعید نیست که مشهور نیز مرادشان از ملکیت بیش از این نباشد و آنها خود تصریح کرده اند که اذن امام معتبر است چنانکه قبلاً گفتیم و شاید مرادشان از این تعبیر، اذن امام در تملک است که - همچنانکه گذشت - امام می تواند در صورت مصلحت رقبه زمین را تملیک نماید، بلکه در زمین

نیست که نمونه ای از آن، مسئله نجاست چاه طبق فتوای مشهور قبل از علامه حلی علیه الرحمه می باشد و بعد از ایشان فتوای مشهور مشقلب گردیده و فتوی بعدم انفعال آب چاه و حکم باعتمام آن گردیده است و ثانیاً احیاء کننده موات، عمل احیائی خویش و آثار آن را در زمین احیاء شده مالک است و بعبارة اخری، زمین احیاء شده باعتبار حیثیت احیاء، ملک احیاء کننده است و بیع و وقف و مانند آنها بزمین مفروض باعتبار حیثیت مذکوره تعلق می گیرد و هیچ مانعی ندارد چنانکه از نهایه شیخ حکایت نمودیم و فقهاء عظام نیز در

گفتیم: احیاء موات، موجب ملکیت رقبه نمی شود، ممکن است در ذهنتان سوالی پدید آید که: انکار ملکیت رقبه زمین در احیاء موات مضافاً بر اینکه مخالف فتوای مشهور است، مخالف ضرورت فقه نیز می باشد، زیرا انکار ملکیت رقبه بوسیله احیاء ایجاب می کند که فروش و صلح و هبه و وقف چنین زمینهایی جائز نباشد و حال آنکه چنان معاملات روی اینگونه زمینها رایج و دارج است!^{۱۹}

در پاسخ این سوال می گوئیم اولاً مخالفت با فتوای مشهور در فقه بعد از قیام دلیل بر خلافتش چیزی نادر و غیر مانوس

مفتوح عنوة می توانیم بچنین امری نیز ملتزم شویم.

و روایاتی که اراضی مفتوح عنوة را ملک عموم مسلمین می داند و فروش و هبه آن در معرض منع واقع شده، محتمل است که بنحو قضیة خاصی ناظر بخصوص زمینهای مفتوح عنوة در صدر اول باشد مانند زمین عراق و نحو آن، نه اینکه در مقام بیان حکم کلی برای همه زمینهای مفتوح عنوة تا روز قیامت است، البته این نظر نیازمند بشامل است زیرا تحقیق کافی در این زمینه متوقف بر تتبع بیشتری است.

اگر در مقام اعتراض گفته شود: چنانچه اساس ملکیت اعتباری طبق بیان قبلی نوعی از ملکیت تکوینی باشد چگونه برای امام یا نماینده اش جائز است فروش رقبه زمین و چگونه ملک مشتری می گردد و حال آنکه مشتری هیچگونه عملی در آن انجام نداده است؟

در پاسخ می گوئیم: قیمتی که مشتری به فروشنده می پردازد، حاصل عمل و نیروی است که مصرف کرده و ثمره کار و فعالیت او است، یا حاصل و ثمره نیروی مصرف شده دیگران است که بوراثت بهره وی گشته است. مثلاً حاصل کار و فعالیت پدر وی بوده که ارثاً بدو انتقال یافته است که بالاخره پایه اساسی مالکیتش نسبت بشمن مفروض همانا فعالیت خویش یا مورث او است و بدیهی است که وراثت یک قانون طبیعی و موافق بانظام زندگی است و لزوماً زمین، بعنوان بدل و معوض از ثمن و قیمتی که بفروشنده تملیک نموده، واقع می شود، و معاملات و معاوضات برای بشر از امور ضروری است چه آنکه برای، هیچ فردی ممکن نیست که همه نیازمندیهای زندگی را خود بوسیله صنع و عمل خویش بالمباشرة فراهم سازد، و ناچار است که بعضی از دسترنج و ثمره صنع و کارش را با حاصل کار و نتیجه عمل دیگران عیناً یا قیمة مبادله و معاوضه نماید، درست در آنچه گفتیم تدبیر کن اگر اشکال شود بعد از اینهمه تقریر و

بیانهای کوتاه و دراز بالاخره انکار ملکیت رقبه زمین، مخالف با سیره عملیه است از دوران ائمه اطهار علیهم السلام تا دوران ما و عصر حاضر در همه بلاد اسلامی زیرا با زمینهای مورد بحث معامله ملکیت می نمایند و مورد بیع و وقف قرار می دهند؟!

در جواب اشکال می گوئیم: مضافاً باینکه اشکال مزبور، بمعاملات اراضی مفتوح عنوة مانند زمینهای عراق و شام و مصر و مکه و نحو آنها مقوض می گردد زیرا با این اراضی معامله ملکیت می شود بدون آنکه توجه شود که اینها ملک عموم مسلمین است صحت اجراء معاملات بر اراضی مفروض چنانکه گفتیم بلحاظ ملکیت آثاری است که بگونه ای با رقبه اراضی اتحاد یافته است بلی ثمره این تحلیل، در صورت مخروبه شدن زمین و زوال آثار احیاء روشن می شود که براهل بصیرت مخفی نیست.

و در آنچه که ذکر نمودیم، هیچ فرقی بین زمین موات واقع در بلاد اسلام و زمین موات واقع در بلاد کفر نیست زیرا همه در اینست که از انفال و اموال عمومی است مشترکند.

و از آنچه که درباره زمینهای انفال تقریر نمودیم، اجمالاً حکم زمینهای بخراجی یعنی اراضی مفتوح عنوة معلوم شد زیرا نزد ما هیچگونه فرق اساسی بین این دو نوع وجود ندارد چنانکه قبلاً اشاره نمودیم و تفصیل حال مسئله موکول به جای دیگر است.

بهر حال این بود نتیجه بحث که ششیدید، و بر این نتیجه، متفرج می گردد، اینکه اگر مسجدی که در زمین احیاء شده از اراضی انفال یا مفتوح عنوة بنا گردیده، خراب شود اگر چه بوسیله ستمکاری باشد بنحوی که همه آثارش از در و دیوار از بین برود، می توان گفت که چنین مکانی از مسجدیت خارج شده و طبعاً احکام مربوط بمسجد مانند حرمت نجس و وجوب تطهیر و حرمت مکث جنب و نظائر اینها، نیز

مرتفع می گردد، زیرا طبق قاعده: «لا وقف الا فی ملک» احیاء کننده فقط حیثیت احیاء و آثارش را که مالک بوده مورد وقف قرار داده است و رقبه زمین ملک وی نبوده مگر به تبع آثار، پس مسجدیت زمین مزبور نیز به تبع آثار و حیثیت احیاء می باشد. و طبعاً با زوال آثار، موضوع مسجدیت نیز زائل می گردد، و عرفیاً بعد از خراب شدن مسجد بنحو مذکور، آن را مسجد نمی بیند، و احکام مربوط بمسجد، موضوعش مسجد بالفعل است، و حق اولویت مکان زائل الآثار نسبت به مسجد شدن در صورت تسلیم چنان دعوائی، موجب بقاء عنوان مسجدیت نیست.

و همچنین اگر خانه ای، یا حمامی، یا کاروانسرای، یا بستانی را وقف کنند، سپس این اعیان مخروبه شود و عناوین متعلق وقف محو و نابود گردد، عنوان وقفیت متعلق بآنها نیز زائل می شود، زیرا ملکیت با محو و نابودی اعیان یاد شده، مرتفع می گردد، مضافاً باینکه طبق خبر نبوی صلی الله علیه و آله، حقیقت وقف همانا حبس نمودن اصل عین مملوک و انفاق ثمره و محصول آن در راه خدا است، و در صورت ویرانی خانه و محو آثارش بالضرورة، اصل و ثمره هر دو محو گردیده اند پس چه چیزی باقیمانده که موضوع وقف باشد؟ زیرا عرصه چنانکه کراماً گفتیم در حیرت واقع نبوده مگر بطغییل آثار که مملوک واقف بوده است.

و لزوم تأبید و دوام در وقف، مضافاً باینکه دلیلی بر آن جز دعوی اجماع نیست، مشروط ببقاء موضوع است چنانکه از خیر مروی از کاتب غیبی شیخ طوسی علیه الرحمه می توان استشمام نمود و ترجمه آن خیر چنین است:

«هنگامی که حضرت قائم عجل الله فرجه الشریف قیام می فرماید راههای بزرگ را وسیع تر می فرماید که تا بشصت ارش می رسد و هر مسجدی که بر این طریق است و بران می نماید» درست تأمل شود.

انفال

بسی اگر رقبه زمین را از امام خریداری کند و سپس وقف نماید، مورد حکم مذکور نیست و برای تحقیق در این مسئله مقام دیگر است.

مسئله ششم:

بر مبنای فتوای مشهور که احیاء موات بسبب ملکیت رقبه زمین می شود، آیا معتبر است که احیاء کننده مسلمان باشد، یا نه، اسلام در تملک معتبر نیست؟

در شرایع فرموده: «اذن امام شرط است پس هنگامی که آن بزرگوار اذن دهد، احیاء کننده مالک آن می شود در صورتی که مسلمان باشد و کافر مالک آن نمی شود و خوب است اگر گفته شود که با اذن امام کافر هم مالک می شود.

و در مسئله چهارم احیاء موات از کتاب خلاف می فرماید: «اگر امام بشخص ذمی در احیاء زمین موات واقع در بلاد اسلام اذن دهد، با اذن امام، ذمی احیاء کننده مالک می شود، و نظر ابوحنیفه همین است، و شافعی گفته که جائز نیست امام بشخص ذمی اذن در احیاء زمین مذکور دهد و چنانچه اذن داد و ذمی هم احیاء کند مالک نمی شود.

دلیل ما بر اینکه با اذن امام ذمی مالک می شود قول معصوم علیه السلام است: «اگر کسی احیاء موات کند چنین زمینی متعلق با او است» و قول دیگر آنحضرت: «اگر کسی بدور زمینی موات حصار و دیواری نماید آن زمین از آن او است» این همان شامل مسلم و کافر است و در کتاب تذکره است: «وقتی که امام شخصی در احیاء موات اذن فرمودند، احیاء کننده مالک آن می شود در صورتی که مسلمان باشد و اما

کافر چه با احیاء و چه با اذن امام در احیاء، مالک آن نمی شود پس اگر امام بوی اذن دهد و او احیاء کند، مالکش نمی گردد، در نزد فقهاء ما، و قول شافعی همین است.»

و در جامع المقاصد است: «شرط است که احیاء کننده مسلمان باشد، پس اگر کافری اگر چه با اذن امام احیاء کند طبق نظر علمای ما مالک نمی شود.

چنانکه ملاحظه می کنید ظاهر کلام تذکره و جامع المقاصد این است که علماء ما اجماع دارند بر اینکه کافر بوسیله احیاء مالک زمین موات نمی شود اگر چه با اذن امام احیاء کند.

ولی در جامع المقاصد بعد از عبارت فوق چنین فرموده: «حق این است که اگر امام بوی اذن در احیاء دهد و او بقصد تملک پس از اذن احیاء نماید، قطع داریم که در چنین صورتی مالک می شود ولی بحث در این است که آیا امام چنان کاری می کند یا نه باین تقریر که آیا کافر شایسته ی این گونه عنایت است یا نه؟ و آنچه که از اخبار و کلام اصحاب استفاده می شود همانا عدم اهلیت کافر برای چنین عنایتی است.»

و در کتاب دروس در شروط تملک با احیاء می فرماید: «شرط دوم آن است که احیاء کننده مسلمان باشد، پس اگر شخصی ذمی با اذن امام احیاء نماید در تملک وی چنین زمینی را اشکال و نظر است، ممکن است گفته شود که در تملک وی در نمی آید زیرا احتمال می رود که تملک با اذن امام در احیاء اختصاص مسلمین داشته باشد و ممکن است گفته شود که منشاء واقعی نظر و اشکال در صحت صدور چنین اذنی از امام است چه آنکه اگر اذن امام احراز شود، چاره ای نیست که باید قائل بتملک وی شویم و جناب شیخ نجم الدین همین نظر را دارند»

و در شرح لمعه فرموده: «در ملک کافر با اذن امام دو قول است و جای اشکال در تملک کافر با احراز اذن امام نیست، ولی

مورد اشکال این است که آیا ممکن است چنین اذنی امام بدهد باین معنی که کافر اهلیت چنین لطفی را دارد یا نه؟»

در تحلیل عبارات مذکور می گویم: اگر مراد فقهاء عظام بامام در این عبارات، امام معصوم علیه السلام است، چنانکه ظاهراً همین است، جای هیچ اشکال نیست که با اذن آن بزرگوار در تملک، مالک می شود، بلکه ممکن است بتملک وی با اذن حاکم عادل نیز قائل شویم در صورتی که برای اسلام و مسلمین صلاح بداند که فرض نادری است، ولی مصدق بحث و گفتگو صورت اذن در تملک نیست، بلکه بحث و گفتگو در این است که احیائی که شرعاً سبب ملکیت بمقتضای اخبار و فتوای اصحاب است آیا اذن امام در آن کافی است یا علاوه بر آن، شرط است که احیاء کننده مسلمان باشد؟

و به هر حال چنانکه گفته شد ظاهر تذکره و جامع المقاصد، اجماع بر عدم ترتب ملکیت بر احیاء کافر اگر چه امام اذن در احیاء بوی داده باشد، ثابت است.

و بسا که بر این مدعا استدلال می شود بخبر نبوی صلی الله علیه و آله که قبلاً گذشت و ترجمه اش این است: «زمینهای مخروبه عاد از آن خداوند متعال و رسول او است، سپس آن زمینها از جانب من بشما ای مسلمانان تعلق دارد.»

و در صحیحہ کابلی از امام محمد باقر از امیرالمؤمنین علیهما السلام چنین آمده است: «تمام زمین متعلق بما است پس اگر کسی از مسلمانان زمین را در معرض احیاء در آورد باید درست آنرا آبادانی نماید و واجب است مالیات آن را بامام از اهلیت تأدیه کند و آنچه در معیشت خویش مصرف نماید حق وی است، پس اگر زمین را متروک و مخروبه سازد و کسی از مسلمین آن را بعد از وی اخذ نماید...»

ادامه دارد